



قربانیان حملات شیمیایی در ایران تلفات فراموش شده جنگ ایران و عراق

کامین محمدی

مقدمه: در مورد چگونگی دستگیری و محاکمه صدام حسین، دیدگاههای گوناگونی وجود دارد. اما صرفنظر از این تفاوت آراء، بسیاری از صاحبان اندیشه در این نکته هم عقیده اند که محاکمه دیکتاتوری که بر ملت ایران، ملت خودش و تا جایی که در توان داشت سایر ملل، ستم روا داشت، -به دلایل گوناگون-، امری است که به سود امروز و آینده بشریت است.

صدام حسین نه تنها در جبهه های جنگ از هر جنایتی در حق نظامیان ایرانی فرو گذار نکرد، بلکه در شهرها نیز هر سببیت غیر قابل تصویری را، در مورد غیرنظامیان اعمال کرد. او حتی اخیراً در دادگاه محاکمه رژیمش اعلام کرد که هر نوع اتهام به کشتار ایرانیان را "با افتخار" می پذیرد.

اما بمباران شهرها و روستاهای کردستان ایران و متعاقب آن روستای عراقی حلبچه، اوج درنده خویی وی را آشکار نمود.

واشنگتن پریم در دو بخش به بررسی اجمالی اوضاع بازماندگان این درنده خویی پرداخته، که بخش نخست آن از نظر خوانندگان می گذرد.

سردشت -

وقتی بمبها فرو ریختند، پروین واحدی زنی جوان، ۱۹ساله، درشت اندام، سبزه رو و با مژگانی بلند و برگشته بود، که داشت حمام می کرد. با اینکه چند ساعتی از ظهر می گذشت، اما تنها او بیدار بود. چرا که بقیه افراد خانواده هنوز از خواب پس از نهار، بیدار نشده بودند. در آن ساعت و در آن بعداز ظهر زیبا که همه چیز بی حرکت و آرام به نظر می رسید، از گرمای شدید آفتاب نیز، کاسته شده بود.

خانه آنها هم مانند بسیاری از منازل سردشت (در مرز ایران و عراق)، از اتاقهایی تشکیل می شد که گرداگرد باغچه ای ساخته شده بودند که شاخسارهای درختانش سنگین از بار میوه، خم شده و به روی حوض وسط حیاط، سایه افکنده بودند. از هیچ چیز، حتی لباسهایی که روی طناب پهن شده بودند تا خشک شوند، حرکتی دیده نمی شد.



پروین واحدی می گوید: "گاز در تمام بدنم چرخیده و بیشتر اعضای آن را از کار انداخته است. پزشکان نمی دانند چطور من هنوز زنده ام."

هیمنطور که داشت صابون روی صورتش را با آب می شست، از شنیدن صدای مادرش تعجب کرد. او می گفت: "بیا بیرون، هواپیماهای جنگی در آسمان هستند!" پروین این لحظه را خیلی خوب به یاد دارد که مادرش آرام بود. چرا که در سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶)، جنگ عراق و ایران با شدت جریان داشت و معمولاً هواپیماهای جنگی بر فراز سردشت دیده می شدند. چون برای بازگشت به عراق، باید از بالای مناطق مرزی می گذشتند.

پروین چند روز پیش برای شرکت در جشن به دنیا آمدن برادرزاده نوزادش به این شهر آمده بود، که در منطقه کوهستانی کردستان ایران قرار دارد. او برای رسیدن به خانواده، ۱۲ ساعت سفر کرده بود. به محض اینکه پروین پایش را از حمام بیرون گذاشت، چند انفجار قوی سکوت را شکست، زمین را لرزاند و شیشه ها را خرد کرد.

او از ترس برهنه و خیس به وسط حیاط دوید. به خاطر می آورد که برادرش هم به سرعت بیرون دوید و کوشید با تکه هایی از لباسهای شسته که روی بند آویزان بودند، تن عریان او را بپوشاند. پروین می گوید: "من به چیزی فکر نمی کردم و تنها احساس می کردم که باید خانواده ام را نجات دهم." در این زمان فریادی در کوچه به گوش رسید.

وی می افزاید: "ما در خانه را باز کردیم. ۱۰۰ نفر در کوچه بودند که همگی فریاد می زدند. در گیر و دار این گیجی و هرج و مرج، ناگهان آژیر خطر به صدا در آمد و همه موقتا ساکت شدند. این آژیر از حمله شیمیایی خبر می داد. اما من مفهوم این مقوله را درک نمی کردم. هیچکدامان درک نمی کردیم. ما هیچ تجربه ای در مورد بمب شیمیایی نداشتیم."

واقعیت این است که تا آن لحظه، هیچ فرد غیرنظامی در جهان چنین تجربه ای نداشت. چرا که بمبهای خردلی ای که در آن بعد از ظهر روی سردشت ریخته شدند، نخستین استفاده از سلاحهای شیمیایی بر علیه غیرنظامیان در تمام دنیا بود.

در ماههای پس از آن ارتش صدام حسین این بمبهای مرگ زا را روی چند دهکده ایرانی و مناطق کردنشین کشور خودش هم ریخت، که یکی از این دفعات بمباران منحوس حلبچه بود.

گرچه به موازات ادامه کار غیر انسانی صدام، پیامدهای حملات شیمیایی به سرعت شناخته شد، اما در آن بعد از ظهر مردم سردشت گیج شده بودند و نمی دانستند چه اتفاقی دارد رخ می دهد.

پروین می گوید: "مردم شروع به فریاد زدن کردند که ما دهان و بینیمان را با پارچه بپوشانیم. بنابراین به لباسهای روی بند چنگ انداختم، آنها را در حوض خیس کردم و روی (صورت) اعضای خانواده، بچه هایمان و تا آنجا که دستم می رسید، همسایه ها گذاشتم. هوا مثل شکر طعم شیرین داشت و بوی سیر به مشام می رسید. من اصلا به فکر خودم نبودم و فقط می خواستم خانواده ام را نجات دهم."



بمبهای محتوی گاز خردل را طوری درست کرده بودند که اطمینان حاصل شود از بمبهایی که در جنگ جهانی اول در "ایپر" بلژیک به سر نظامیان ریخته شد، کاری تر باشد

در واقع این بدترین کاری بود که پروین می توانست انجام دهد. چرا که گاز خردل که ماده اصلی تشکیل دهنده ۴ بمبی بود که در آن بعد از ظهر روی سردشت ریخته شد، از هوا سنگین ترست. این گاز در آب و الیاف پارچه نشت می کند. پروین با فروکردن لباسها به درون آب آلوده شده، در حقیقت مواد شیمیایی را بهتر و بیشتر به دیگران رساند.

طولی نکشید که آثار شوم این گاز خود را نشان داد که بدترین اثرش، سوزاندن بسیار شدید است. گاز خردل در ظرف چند ساعت اعضای دستگاه تنفسی، چشمها و پوست را می سوزاند.

پوست پروین هم شروع به سوزش کرد و دستها و پاهایش پر از تاول شد. حال همه اعضای خانواده اش بد بود و همگی چشمشان را می مالیدند. بدنهای آنها نیز پر از تاولهای وحشتناک ملتهب و قرمز بود.

همه خانواده داخل سه ماشینشان پریدند و به بیمارستان رفتند. بیمارستان غلغله بود و کسی نبود که به داد مراجعین برسد. به همه گفتند که به شهرهای بزرگ بروند. بنابراین همه به خیابان ریخته بودند و مصدومین را می بردند. در عین حال همگی بی اختیار استفراغ می کردند.

پروین و خانواده اش ۵۰ مایل رانندگی کردند تا به مهاباد رسیدند. او می گوید: "چون حال همه بد بود، به نوبت رانندگی می کردیم. وقتی به رودی یا جویی می رسیدیم، از ماشین بیرون می آمدیم و در آب دراز می کشیدیم. چرا که سوزش خیلی بدی بود."

در نزدیکی مهاباد به محلی رسیدند که در حیاطش چند آمبولانس پارک شده بود. او می گوید: "ما تقاضای آمبولانس کردیم، ولی آنها فقط به ما آمپولی زدند و ما را راهی کردند." آنها ساعت ده و نیم شب به بیمارستان مهاباد رسیدند. در بیمارستان، پروین را زیر دوش بردند. این آخرین چیزی است که او به یاد دارد.

پروین بیش از سه هفته بعد، در بیمارستانی در شهر بروکسل در بلژیک به هوش آمد. او ۱۸ روز در تهران در حالت اغما به سر برده، و ۸۵ درصد پوستش سوخته بود. وی یک ماه بعد را هم، در بروکسل گذراند.

از سردشت تنها ۲۲ نفر و آن هم خیلی دیر (پس از حدود ۳ هفته)، و با اصرار خانواده هایشان به خارج اعزام شدند. پروین می گوید: "پدرم می گفت که پیش از اعزام من، ۶ بار مرا برای فرستادن آماده کرده بودند، ولی این کار انجام نشده بود. چرا که آنها هر بار می گفتند نه! این می میرد. پس به جایش کس دیگری را بفرستیم."

وقتی پروین از بروکسل برگشت، باز هم مجبور بود ماهها در بیمارستان بستری شود.

بر اثر حمله شیمیایی ۱۱ نفر از اعضای خانواده پروین از جمله والدین، دو برادر، سه برادر زاده ۷، ۱۰، و ۱۲ ساله اش فوت کردند. اما مرگ آنها را، یک باره فرا نگرفت. پروین مجبور بود عزیزانش را ماهها و در مواردی سالها در رنج و عذاب شدید ببیند، تا سرانجام تسلیم مرگ شوند. آخرین فردی که از بین رفت، برادر بزرگترش بود. همان برادری که همه خانواده برای تولد نوزادش دور هم جمع شده بودند. او ده سال پس از حمله شیمیایی از دنیا رفت و ناچار بود بخش اعظم این سالها را زبر چادر اکسیژن بگذراند.

از زمانی که آن بمبها روی سردشت افتاد، پروین همه روزه دردهای وحشتناکی را تحمل کرده است، و هنوز هم

پوستش مرتب تاول می زند. در بروکسل یکی از ریه هایش را در آوردند. این امر سبب شده که در تنفس با مشکلات بسیار خطرناکی روبرو شود. اما نگران کننده ترین حقیقت این است که تمام اعضای اصلی بدنش دارند به تدریج از کار می افتند. می گوید: "گاز در تمام بدنم چرخیده و بیشتر اعضای آن را از کار انداخته است. پزشکان نمی دانند چطور من هنوز زنده ام."



به گفته "ژوست هیلترمن" از گروه بحرانهای بین المللی، جمهوری اسلامی از این حادثه درس گرفت که "به هر قیمتی شده از آسیب پذیر بودن پرهیز کند و در هنگام مواجهه با ابرقدرت جهانی، به کنوانسیونها و پیمان نامه های بین المللی اعتماد نکند."

اما پروین اینک می داند که او و خانواده اش کوچکچه های آزمایشگاهی سنگدلانه ترین و وحشیانه ترین آزمایش شیمیایی جهان شدند. آزمایشی که یک چهارم جمعیت ۲۰ هزار نفره سردشت را، مبتلا کرده است.

بمبهای محتوی گاز خردل، روز ۲۸ ژوئن ۱۹۸۷ (۷ تیر ۱۳۶۶) به دستور صدام حسین روی سردشت ریخته شدند. این بمبها را طوری درست کرده بودند که اطمینان حاصل شود از بمبهایی که در جنگ جهانی اول در "ایپر" بلژیک به سر نظامیان ریخته شد، کاری تر باشد.

گاز خردل با هر نسجی از بدن که تماس پیدا کند، آنرا می سوزاند. اما پس از تماس این گاز با بدن، مدتی طول می کشد که آثار شوم آن هویدا شود. و تنها پس از چند ساعت است که سبب تاول زدن، کوری و صدمه دیدن ریه ها می شود.

صدام دیکتاتور عراق، تحت راهنمایی پسرعمویش علی حسن المجید معروف به علی شیمیایی، ماده مشهور به " ذره خردل" را بسط و گسترش داد که از ذراتی از خردل که در جنگ به سر سربازان ریخته شد، کوچکتر بودند. ذرات ریز داخل بمبهای صدام سبب می شد که این ماده شیمیایی سریعتر و عمیق تر به مجرای تنفسی قربانی نفوذ کند، و مستقیم به حفره های ریه برسد. او برای هرچه مؤثر تر شدن بمبهایش، مواد شیمیایی دیگری نیز به آنها افزود. رطوبت بدن سبب می شد که این ذرات گاز به چند ترکیب مرکب تجزیه شوند، سلولهای اطرافشان را پر تاول، و به مغز استخوان و گلبولهای سفید حمله کنند.

مباران سردشت سرآغاز یک رشته عملیات فجیع در خلال جنگ ایران-عراق بود. بمبهای صدام به ۱۰۰ هزار غیر نظامی ایرانی صدمه زد. این سری بمبها طوری ساخته شدند که از سربهای پیش از خود بسیار کاری تر باشند، و مردم خیلی بیشتری را از بین ببرند.

یکی از مشخصات بمبهای مذکور این بود، که اطمینان حاصل شود که ماهیت خطرناک و مضر مواد شیمیایی استفاده شده در آنها، طوری باشد که سبب مرگ تدریجی، و بسیار دردناک قربانی شود.

به همین سبب، هنوز هم ابر شوم و سیاه آنها بر سر بازماندگان سایه می افکند. چرا که این گاز بر دی-ان-ای آنها اثر گذاشته، و سبب ایجاد مشکلات تنفسی، چشمی و پوستی شده است. به علاوه، ناهنجاری سیستم دفاعی بدن، و ناهنجاریهای روحی، ارثی، و احتمالاً سرطان نیز، از دیگر آثار به جا مانده از آن هستند. همچنین شنیده شده که

برخی از این مشکلات ممکن است به کودکان انتقال پیدا کند.

اما در غرب و حتی در ایران کمتر کسی از جنایاتی که بر علیه دهکده های دور افتاده کرد انجام شده، اطلاع دارند. چرا که تازه ۹ ماه پس از حملات مذکور، این بمباران شیمیایی دهکده عراقی حلبچه بود که چشم مردم دنیا را به روی این حقیقت باز کرد و فهمیدند که جنگ شیمیایی صدام تا چه حد وحشتناک است.

در ماه مارس ۱۹۸۸ (اسفند ۱۳۶۶)، نظامیان صدام سه روز بمبیهایی محتوی گازهای فلج کننده اعصاب و گاز خردل، بر سر مردم حلبچه ریختند. عکسهای وحشتناک پشته های کشته شدگان، و بچه هایی که در برابر خانه های خود افتاده و مرده بودند، در سراسر جهان منتشر، و به نماد توحش و سنگدلی صدام تبدیل شدند.

صرفنظر از عقاید شخصی در مورد حمله به عراق و محاکمه صدام و مقامات حزب بعث وی، تصاویر حلبچه همواره سبب محکومیت دیکتاتوری صدام بوده است. اینک انتظار برای مجازات اعدام صدام و پیروان نزدیکش، دست کم سبب می شود که بازماندگان حلبچه، عدالت را لمس کنند.

اما در پروین و سایر قربانیان سردشت که تنها چند صد کیلومتری آن طرف تر از حلبچه هستند، چنین احساسی وجود ندارد. چرا که در دادگاه صدام هیچ سخنی از بمباران ایران به میان نیامده است. و بدتر این که رنج و آلام این قربانیان از سوی هیچ یک از مجامع بین المللی به رسمیت شناخته نشده، و رسماً مورد قبول قرار نگرفته است. این افراد قربانیان شناخته نشده ای هستند که مناقشات آمریکا و ایران، آنها را به سکوت کشانده است.

از آنجا که صدام با این کار خود آشکارا و مستقیماً پروتکل سال ۱۹۲۵ ژنو را نقض کرد، ایران با شدت و حدت به مجامع جهانی شکایت کرد. گرچه چند هیئت سازمان ملل متحد به ایران اعزام شدند، اما این اقدامات تنها به صدور دو قطعنامه انجامید که در آنها استفاده عراق از سلاحهای شیمیایی ذکر شده بود.

لحن هر دوی این قطعنامه ها چنان ملایم بود که در هیچکدام از نقض پروتکل مذکور، ذکری به میان نیامد. در یکی از آنها حتی از عراق به عنوان آغاز کننده حمله به ایران، نام برده نشد، و دیگری (نوشداروی پس از مرگ سهراب)، پس از اعلام آتش بس در پاییز ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) صادر شد.

(بنابراین) بخشی از مسئولیت کنونی مقاومت ایران در مورد مسئله هسته ای، همین ناکارایی سازمانهای جهانی در حمایت از ایران در برابر این حملات غیر قانونی بود.

به گفته "ژوست هیلترمن" از گروه بحرانهای بین المللی، جمهوری اسلامی از این حادثه درس گرفت که "به هر قیمتی شده از آسیب پذیر بودن پرهیز کند و در هنگام مواجهه با ابرقدرت جهانی، به کنوانسیونها و پیمان نامه های بین المللی اعتماد نکند."

کما اینکه آقای رفسنجانی رئیس وقت مجلس ایران، دو ماه پس از اعلام آتش بس اظهار داشت که "جنگ به ما آموخت که قوانین بین المللی چیزی جز نوشته ای روی کاغذ نیستند."

گرچه در مناقشه فعلی بین ایران و آمریکا بر سر مساله هسته ای، به ایران به دیده مهاجم بالقوه نگاه می شود، اما در حقیقت تجربه این کشور در جنگ است که حالتش را سفت و سخت تر کرده است.

در هر حال، بسی دورتر از این قیل و قالهای سیاسی، مردم ایران از جمله آنان که هنوز آثار جنگ و حملات شیمیایی را بر بدن دارند، بین عدم اطمینان از حمله بی دلیل شیمیایی به مردم بیگناه، و جنگ روانی دو طرف مناقشه، به زندگی خویش ادامه می دهند.

اما چیزی که بیش از همه آنها را رنج می دهد و سبب عذابشان می شود، این است که آنها تنها ملتیی بوده اند که در تاریخ معاصر مستقیماً هدف آثار مخرب سلاحهای کشتار جمعی بوده اند، و اینک نیز به عنوان اعضای کشوری به تصویر کشیده شده اند که بزرگترین دشمن غرب است.

من خودم یک کرد ایرانی هستم. گرچه بیشتر مدت رشد و نموم را در انگلستان گذرانده ام، اما خاطرات روشنی از زادگاهم دارم. در عین حال، با وجودی که خانواده ام مستقیماً از جنگ ایران-عراق متأثر شدند، ولی حتی من هم از بمبهای شیمیایی که صدام در ایران انداخته بود، آگاهی نداشتم. این دیدار با دکتر شهریار خاطری رئیس "واحد تحقیقات قربانیان ایرانی جنگهای شیمیایی" بود که مرا از وجود قربانیان شیمیایی ایران آگاه ساخت.

من با دکتر خاطری و یک سازمان غیر دولتی (ان جی او) خارجی به برخی از دهکده های اطراف مریوان رفتم، که به شدت مورد حملات صدام قرار گرفته بودند. ما ابتدا به شهر کردنشین مریوان رفتیم که در کنار یک دریاچه زیبا قرار گرفته، و با مرز عراق تنها ۲۰ کیلومتر فاصله دارد.



فرنس ون انرات متهم شده بود که به صدام سلاحهای شیمیایی فروخته است

نخستین محلی که به آن سر زدیم روستای "قلعه جی" بود. روستای کوچکی که تنها در یک روز، ۱۱ بمب روی آن ریخته شد. همانطور که اتوبوس داخل دهکده می شد، مردم طوری دور و برش ازدحام کردند که عملاً خروج از آن امکان پذیر نبود. برای آنها خیلی مهم بود که مورد توجه رسمی و بین المللی قرار بگیرند.

یک خانم مسن نزد یکی از مقاماتی که همراه ما بود آمد و گفت: "آقا من یک قربانی شیمیایی هستم و هیچ کمکی دریافت نمی کنم. خواهش می کنم یک کاری برای من بکنید. من به محل کار شما در شهر می آیم، ولی فایده ای ندارد. خواهش می کنم به من کمک کنید. او عکسهایی از جراحتهایش و عریضه ای در دست داشت، که در آن گرفتاریش شرح داده شده و به امضای پزشک معالجش رسیده بود.

این مقام مسئول در عین حال که قول داد که هر کاری از دستش برمی آید انجام دهد، کمی زودتر از موعد مقرر مهمانان خارجی را به داخل اتوبوس برگرداند. اما دیر شده بود و روستائیان گرداگرد اتوبوس حلقه زده بودند، جراحاتشان را نشان می دادند، عکسها و عریضه هایشان را بالا گرفته، و بچه ها را جلو انداخته بودند. آنها مچ دست مرا گرفته بودند و در مورد جراحات وحشتناک و مرگهای پر شمار توضیح می دادند.

مرد جوانی که خود را فرزند میرانی و آموزگار معرفی کرد، گفت: "من اینک ۲۸ سال دارم و در هنگام آن بمبارانها کودک بودم." او افزود که در کوههای نزدیک روستایشان یک پایگاه نظامی بوده، ولی افراد آن از ماسک و سایر ملزومات حفاظتی برخوردار بوده اند. اما برای روستائیان این گونه نبود. وی هرج و مرج و بلبشوی پس از بمباران را به یاد داشت و گفت: "هیچ کمکی در کار نبود. هر خانواده چند جنازه دفن کردند و رود پر از ماهیهای سفید مرده شد." همین طور که ما در داخل روستا پیش می رفتیم، او با اشاره به خانه ها، در مورد تأثیرات بمباران روی هر خانواده سخن می گفت. مثلاً می گفت: "در آن خانه ۹ تن کشته شدند. آنها ۱۴ عزیز خود را از دست دادند. من با دستهای خودم در غسل دادن جنازه ها کمک کردم."

سرانجام ما شوکه شده و متأثر به اتوبوس بازگشتیم. از دکتر خاطری پرسیدم چرا این همه آدم بدون کمک رها شده اند. او گفت که مشکلات فراوانند. یک مشکل بزرگ تشخیص علائم قربانیان شیمیایی است. چرا که هیچ آزمایش

منفرد و ویژه ای برای این کار وجود ندارد. بلکه مجموعه ای از آزمایشاتی مانند سی تی اسکن و آزمایش ریه وجود دارند، که با انجام و در کنار هم قرار دادن نتایج آنها، و تاریخچه فردی و پرونده پزشکی، می توان تعیین کرد چه کسی قربانی شیمیایی می باشد.

مشکل دیگر این است که مردم در آن هنگام به هر جا که امکان داشت می رفتند، تا کمکی دریافت کنند. بسیاری نیز در دهکده هایشان ماندند و کوشیدند خود را درمان کنند. بنابراین پرونده پزشکی چندان در دست نیست.

بدتر و مشکل تر از همه این است که گاز خردل و مواد فلج کننده اعصاب موجود در بمبهای صدام، با ترکیبات بمبهای جنگ جهانی تفاوت داشت. به همین سبب عوارض درازمدت آنها ناشناخته بود و به مرور زمان که روی قربانیها خودشان را نشان می دادند، شناسایی می شدند.

اما کمبود درک و آگاهی دیگران، زندگی را برای قربانیان مشکل تر هم می کند. در این پیوند، پروین مشکلی را که در مورد مراجعه اخیر خود به یک دندانپزشک برایش پیش آمده بود، تعریف کرد. وقتی او برای مشکل سینوس خود به این دندان پزشک مراجعه کرده بود، کارشان به مشاجره کشید. چرا که پزشک نمی پذیرفت که وی قربانی حمله شیمیایی بوده است. دکتر به او گفت: "مسخره بازی در نیار، ما در ایران زن قربانی حمله شیمیایی نداریم." چرا که حتی در داخل ایران نیز اکثر مردم تصور می کنند که تنها نظامیان مورد حملات شیمیایی قرار گرفته اند.



حتی در داخل ایران نیز، اکثر مردم تصور می کنند که تنها نظامیان مورد حملات شیمیایی قرار گرفته اند

شها شافعی ۲۲ ساله در زمان بمباران شیمیایی سردشت، ۳ ساله بود. خواهر ۱۸ ماهه او در آن حملات جان خود را از دست داد، و خانواده از روی ناچاری تصمیم گرفتند سردشت را ترک کنند. اما این اسباب کشی سبب شد که شها در محیطی قرار بگیرد، که اطرافیان از درد و رنج او چیزی درک نکنند. شها در این پیوند گفت: "من ناچارم مرتب توضیح بدهم که چرا نمی توانم از نظر جسمی پا به پای دوستانم باشم. چرا همیشه سرما می خورم، و چرا بدنم اینقدر خارش دارد. چرا همزمان سه لوله تنفسی به من وصل است. حتی پزشکان نیز به عمق فاجعه پی نمی برند. این سبب می شود که من به ویژه در بین همسن و سالهایم، احساس انزوا کنم." او ناچار شد که سخن خود را قطع کند و با کمک لوله، نفسی عمیق بکشد. سپس از من عذرخواهی کرد و افزود: "می شنوید که صدایم چقدر خس خس دارد؟"

من سرگذشتهای مشابه زیادی شنیدم. در روستای آلت در نزدیکی بانه، خلیل سعید پور داشت در مزرعه کود افشانی می کرد، که بمبها فرو ریختند. او در این باره گفت: "بوی عجیبی به مشام می رسید و دود سفیدی به چشم می خورد. این بمب با بمبهای معمولی تفاوت داشت." وی به سمت خانه دویده بود که همسر، دو دختر و بقیه اعضای خانواده اش در آنجا بودند. او افزود: "ما در خانه ها و زیرزمینها پناه گرفتیم، بدون این که آگاه باشیم این اشتباه ترین کار است."

دو ساعت بعد پیامدهای وحشتناک گاز خردل در همسر و دختران وی آشکار شد، که یکی از آنان تنها ۶ ماه از عمرش می گذشت. پس از ۲۰ روز همسر و دختر ۴ ساله اش از دنیا رفتند، و دختر ۶ ماهه اش -شیمین- را ۱ ماه در بیمارستان بستری کردند و از طریق لوله به او شیر دادند. در گزارش بازرسان سازمان ملل در مورد این خانواده آمده است "ما تأثیر گاز خردل را روی یک خانواده روستایی دیدیم. به ویژه یک مادر و دو دختر خردسالش... ما این تجربه تلخ را داشتیم که دختر ۴ ساله این خانواده

را ۲ ساعت پیش از مرگش ببینیم...."

شیمین اینک ۱۹ سال دارد. اما برای اینکه به آپارتمانشان که در طبقه بالا قرار دارد برسد، باید چندین بار در راه پله ها بایستد و نفس تازه کند. مشکلی که برای چشمش به وجود آمده بود هم، ناچارش کرد که در ۱۱ سالگی ترک تحصیل کند. زخمهای روی پوستش نیز همه روزه سبب زجر کشیدنش هستند. شدت سرفه و مشکلات تنفسی هم، شبها خواب راحت را از او می گیرند.

او و پدرش در بین قربانیانی بودند که در سال ۱۳۸۴ (۲۰۰۵) در دادگاه مربوط به "فرنس ون آنرات" در لاهه شرکت کردند. این فرد متهم شده بود که به صدام سلاحهای شیمیایی فروخته است. اما شیمین از کشمکش برای عدالت و به دست آوردن پشتیبانی بین المللی که به سان نبرد بین داود و غول بود، به شدت عصبانی است. با این حال، دست کم او و پروین این مزیت را دارند که پزشکان دولت ایران آنها را به عنوان قربانیان ۷۰ درصدی حملات شیمیایی -یعنی بالاترین میزان موجود- پذیرفته اند. معنی این پذیرش این است که آنها و خانواده هایشان از بیشترین کمکهای دولت بهره مند می شوند که شامل حق تقدم برای استخدام و تحصیلات دانشگاهی، و حداکثر کمک هزینه مسکن، حمل و نقل، و هزینه های درمانی می شود. پروین می گوید: "زندگی من به نحوی است که ۱ ماه در خانه و ۲ ماه در بیمارستان می گذرانم و بچه هایم مجبورند با غیبتهای طولانی من کنار بیایند."

اما برای کسانی که میزان معلولیت و صدماتشان درجه بندی نشده و تعدادشان نیز بسیار زیادست، هیچ کمک دولتی و رسمی وجود ندارد. ۴ سال پیش حسین محمدیان در سردشت سازمانی را به راه انداخته که می کوشد به قربانیان کمک کند که حمایتهای دولتی دریافت کنند. بنا به گفته او تا پیش از آغاز به کار این سازمان، از ۵ هزار تنی که سازمان ملل در سردشت شناسایی کرده و به عواقب حملات گاز خردل مبتلا هستند، تنها چند صد نفری از سوی دولت مورد تأیید قرار گرفته بودند. اما اینک میزان صدمات وارده به ۱۷۰۰ نفر، درجه بندی شده است. به گفته محمدیان، بخش زیادی از صدمه دیدگان هنوز هیچ نوع کمکی دریافت نمی کنند. او می گوید که کمکهای ساده ای در حد پتو نیز، واقعا کارساز هستند. چرا که "مواد شیمیایی بدن را ضعیف می کند، زمستانهای اینجا هم که خیلی سرد است. بنابراین ما اغلب بیمار می شویم. به همین سبب مردم طاقت نمی آورند، و در اثر سرما می میرند."



علاوه بر کشته شدگان حملات شیمیایی صدام به ایران، ۵۲ هزار قربانی نظامی و غیرنظامی وجود دارند که از پیامدهای درازمدت تأثیرات این مواد در رنج و عذاب شدیدند

وی همچنین خاطر نشان می کند که به رغم آمدن یک روانشناس به درمانگاه محلی، سردشت به پزشکی نیاز مبرم دارد که متخصص درمان پیامدهای دراز مدت مربوط به مسمومیت از گاز خردل باشند. چرا که مردم با مشکلات مبتلابه خود به پزشکان عمومی مراجعه می کنند، ولی این پزشکان نمی دانند چه کار باید بکنند. او می گوید: "ما به پزشکان متخصص نیاز داریم و با اینکه ایران از این نظر در دنیا اول است، اما ما در اینجا از حضور این متخصصان محرومیم."

حسین بعدا مرا سوار ماشین کرد و در سردشت گرداند و ۴ نقطه محل اصابت بمبها را به من نشان داد. وقتی از میدان سرچشمه در مرکز شهر می گذشتیم، او به من محل اصابت یکی از بمبها را نشان داد که درست بیرون خانه پروین بود. در این میدان یک درخت شهدا درست شده که به جای برگ، عکسها و نام آنهایی که در این حملات

کشته شده اند، از شاخسارهای سفید رنگ آن آویخته شده اند.

گورستان، در کنار شهر قرار دارد. ایران بخشی از تمامی گورستانهای خود را به قسمت ویژه شهدا اختصاص داده، که مدفن آنهاست که در جنگ کشته شده اند. در ایران از کشته شدن عادی بسیاری از افراد در میدانهای جنگ، قهرمان سازی می شود. در عین حال، منسوب بودن به شهدا، تشخیصی ویژه برای خانواده ها به شمار می رود. بنابراین یک طنز تلخ دیگر نیز برای مردم سردشت وجود دارد. از آنجا که آنها بر اثر تأثیرات گاز خردل، و نه در میادین جنگ، جان سپرده اند، لقب شهید به ایشان اطلاق نمی شود.

علاوه بر ۵۲ هزار قربانی شیمیایی نظامی و غیرنظامی که از پیامدهای درازمدت تأثیرات مواد شیمیایی در رنج و عذاب شدیدند و وضعشان بسیار خطرناکست، ۴۰ هزار تن نیز، با صدمات کمتر وجود دارند که احتمالاً اوضاعشان در آینده به وخامت خواهد گرایید.

این فراموش شدگان، این غیرنظامیان بی گناه قربانی بزرگترین آزمایش شیمیایی صدام، در دادگاه وی مورد بی توجهی و غفلت قرار گرفته اند. از دید آنها مرگ او به اندازه کافی زودرس نیست. پروین می گوید: "من نهایت سعیم را می کنم که شاد باشم. با این حال، پسر من چند روز پیش به من گفت مامان آرزو می کنم تنها یک بار ببینم که شما از ته دل می خندید. اما نه از این لبخندهای مصنوعی که می زنید. ولی واقعیت این است که دیگر آب از سر ما گذشته، و نمی توان برای ما کاری کرد. اما می خواهیم اطمینان حاصل کنیم که دیگر مجبور نشویم مرگ تدریجی فرزندان خود را به چشم ببینیم."

در صورت تمایل به کمک به هر یک از سازمانهای غیر دولتی ذکر شده در این مطلب، می توانید به تارنماهای زیر مراجعه کنید:

- انجمن پشتیبانی از قربانیان شیمیایی: www.scwvs.org
- سازمان دفاع از قربانیان سلاحهای شیمیایی در سردشت: تلفن: ۳۲۲۵۹۱۴ ۰۴۴۴ ۹۸+، یا ایمیل: hmsardasht@yahoo.com

کامین محمدی از نویسندگان و اشنگنن پریم است